استاد علامه حضرت آقای سیدمحمد حسین طباطبائی

قرآن و قانون تنازع بقاء و انتخاب اصلح

بسیاری از علماء طبیعی معتقدند که همواره موجودات عالم طبیعت در تحت قانون «تنازع بقاء» «و انتخاب اصلح» درجات کمال را می‌پیمایند، زیرا هر موجودی دارای قوا و نیروهائی است که برای حفظ آنها دائماً با موجودات دیگر در نزاع و جدال است و در این منازعهٔ دائمی و دامنه دار که در میان افراد حیوانات و نباتات آشکارتر است آن نوعی فاتح میشود که قویتر میباشد؛ و باین ترتیب افراد و انواع ضعیفتر در این تنازع از میان رفته و افراد قویتر باقیمانده و انتخاب اصلح بعمل میآید و در نتیجه انواع تدریجاً رو بطرف کمال سیر میکنند.

این دسته از دانشمندان برای اثبات مدعای خود از تجربیات علمی، و مطالعاتی که روی آثار موجودات دورانهای گذشته بعمل آمده استمداد میکنند، از جمله اینکه انقراض نسل بعضی از انواع حیوانات گذشته را که آثار آنها در نقاط مختلف زمین بدست آمده و امروز نسل آنها منقرض شده است، بهمین راه توجیه میکنند.

ضمناً این دو قانون را از محیط موجودات عالم طبیعت باجتماع کشانده و معتقدند که اساس اجتماعات بشری و تکامل آنها نیز بر دو قانون تنازع بقاء و انتخاب اصلح بنا شده است، و جامعه‌های انسانی همیشه برای حفظ موجودیت خود در یک حال تنازع و کشمکش دائم بسر میبرند و از میان آنها جامعه هائی که قویتر هستند باقیمانده و جامعه‌های ضعیفتر راه فنا و نیستی را می پیمایند تاریخ و آثاری که از دوران ماقبل تاریخ

بدست‌آمده حکایت‌ازانقراض تمدنهای بسیاری‌میکند که‌توجیهی برای‌آنها جزاین معنی‌تصور نمیشود .



ولی‌ازآنجا که این‌دو قانون‌موارد نقض‌بسیاری دارد ،ازجمله‌اینکه‌مادرعالم طبیعت‌انواع بسیاری‌از حیوانات و نباتات پست تررا مشاهده میکنیم که باوجود انواع‌قویتر ؛موجودیت خودراحفظ کرده‌اند ، ونیزملاحظه میکنیم‌انواع بسیاری‌از گیاهان‌و حیوانات‌وحشی راانسان‌بوسیله تربیت‌بنوعهای عالیتری تبدیل کرده ، با اینکه‌انواع پست‌ووحشی‌آنهانیز بحال‌خودباقی‌مانده یاتدریجاً‌بخودی خودرو‌بطرف ضعف‌وانحطاط سیرمی کنند .

لذاجمع دیگری‌از دانشمندان بجای‌این دوقانون فرضیهٔ«تبعیت ازمحیط» را عنوان کرده وعقیده دارند که تغییر و تحول انواع موجودات براثراین اصل‌است منظور آنها از «محیط» که معتقدند هر موجودی محکوم به‌پیروی ازآنست‌همان مجموعهٔشرائط واوضاع‌زمانی ومکانی وعوامل طبیعی‌بوده که موجودات دیگر را برمقتضیات خودتطبیق میکند ،وبنابراین‌هیچ‌نوعی ازانواع موجودات آزادی عمل ازخودنداشته وسعی‌می‌نماید خودراباوضاع محیط‌خود وفق‌دهدوهمین اختلاف‌مناطق زمین‌واوضاع جغرافیائی آن‌وسایرعوامل‌طبیعی باعث‌اختلاف انواع‌حیوانات‌ونباتات روی‌زمین گردیده‌است .

این‌دسته ؛کلیه‌مواردی را که بادو اصل‌تنازع بقاءوانتخاب اصلح‌وفق نمی‌دهد بااصل تبعیت‌ازمحیط» توجیه‌می کنند ومی گویند عوامل‌محیط آمادهٔچنان‌تأثیری نبوده است .

ولی‌این فرضیه نیزموارد نقض بسیاری دارد ، چه‌اینکه اصناف بسیاری از حیوانات و نباتات را می‌توان یافت که هنوز خودرا کاملا باشرائط واوضاع محیط تطبیق نکرده‌اند .

ازاین‌بیانات چنین‌نتیجه می گیریم که‌این اصول سه گانه اگرچه فی‌الجمله

ودر پاره‌ای‌از موارد مورد قبول هستند اما کلیت وعمومیت آنها رانمیتوان پذیرفت ولذا نمیتوان آنها رابعنوان اصل کلی درهمه جامورد استفاده قرار داد.

بعلاوه اصول مزبور ازنظر جنبه‌های اخلاقی وروابط اجتماعی باعث مفاسد زیادی میشود وممکن است استنتاجات سوئی از آنها بشود ، زیرا اصل «تنازع بقاء» وجود جنگ وکشمکشهای دائمی را امری‌طبیعی وغیرقابل اجتناب‌و بطور خلاصه مجاز قلمداد میکند !

واصل «انتخاب اصلح» حق حیات رااز طبقات ضعیف اجتماع سلب کرده و اقویا رادر تجاوزات خود محق میشمرد ، واصل «تبعیت» ازمحیط استقلال فکری وروحی انسان رااز‌بین برده وپیروی‌ازوضع محیط رادرهرحال طبیعی ومجاز معرفی میکند !



اماآنچه ازنظر اصول کلی فلسفی مسلم است اینست که اصل اساسی در تمام تغییرات وتحولات مادیات وهمچنین دراصل پیدایش آنها ؛ اصل علیت و معلولیت است ، چه اینکه هر موجود مادی مطابق قانون علیت همواره در سایر موجودات تاثیر کرده وآنها را بصورت مشابه خود بیرون میآورد ،وبعبارت دیگر: ازدیگری کم کرده وبرخود میافزاید واین‌موضوع طبعاًدرمورد علل ومعلولات مادی بصورت تنازع درعالم بقاء جلوه میکند .

از طرف دیگر دراین تاثیر وتاثر مادی علل قویتر؛ تدریجا در موجودات ضعیفتر تاثیر کرده آنها رااز میان برده وبصورت خود بیرون میآورند ودر نتیجه موجود قویتر باقیمانده وضعیفتر ازبین میرود ، واین همدر حقیقت همان اصل«بقاء اصلح »است .

ونیز لازمهٔ تاثیر وتاثر علت ومعلولی اینستکه یك موجود تحت تاثیر علل و شرائطی که درمحیط آنهاقرار داردواقع‌میشود واین‌همان اصل«تبعیت ازمحیط»است

خلاصه اینکه ریشهٔ این اصول سه گانه را میتوان در قانون مسلم علیت‌و معلولیت پیدا کرد ولی بااین قید که صحت آنها فقطدر مواردی است که این‌قانون

حکومت میکند یعنی در مواردی که تأثیر وتأثر علت ومعلولی وجود دارد . ولذا مواردی که این قانون درآن حکم فرما نیست موارد نقض آن اصول خواهد بود .

☆☆☆

اما از نظر قرآن : بعضی از مفسرین چنین گمان کرده اند که آیات ذیل از قرآن مجید اشاره باصل تنازع بقاء وانتخاب طبیعی است :

۱- انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبداً رابیاً ومما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله کذلک یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ماینفع الناس فیمکث فی الارض کذلک یضرب الله الا مثال • سوره رعد آیه ۱۹

: (خداوند از آسمان آبی فرستاد ودر هر سیل گیری باندازهٔ آن جاری شد و سیلاب کفی بربالای خودبرداشت ،واز (فلزاتی) که برای تحصیل زینت یامتاع ذوب میکینند، نیز کفهائی مانند آن پدید میآید، خداوند اینگونه برای حق و باطل مثال میزند ،اما کفها بزودی از میان میروند ولی آنچه بحال مردم مفید است باقی میماند اینچنین خداوند مثالها میزند) .

آنها معتقدند که طبق این آیهٔ شریفه سیلاب حوادث و تنازع بقاء همواره کفهای باطل وانواع ناتوان اجتماع راطرد ونابود کرده وحق ؛یعنی انواع کاملتر که تمدن وروح اجتماع بهتر میتواند درآنها ریشه بگیرد باقی میگذارد .

۲- اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز . سوره حج آیهٔ ۴۰

:(بآنهائیکه ستم شده است اجازهٔ جنگ داده شدو خداوند تواناست که آنها رایاری کند و اگر خداوند بعضی را بوسیلهٔ بعضی دفع نکند صومعه هاومعابد یهودو مساجدی که نام خدارا فراوان درآن میبرند ویران میگردد وخداوند یاری میکند

کسانی‌را که اورا یاری کنند وخداوند قادر وقاهر است) .

صدر این‌آیه نیز بعقیدهٔ آنها اصل تنازع رامی‌پروراند وذیل آن اشاره به انتخاب‌اصلح است .

۳ـ « ... ولولا دفع‌الله‌الناس بعضهم ببعض لفسدت‌الارض و لکن الله ذوفضل‌علی العالمین » سوره بقره‌آیهٔ ۲۵۱ :

(اگرخداوند جمعی‌رابوسیلهٔ جمع‌دیگردفع‌نکند فساد زمین‌را فرامی‌گیرد ولی‌خداوند برجهانیان فضل‌وبخشش دارد) .

این آیه‌را نیزاشاره بهردواصل می‌دانند .

اما آنچه مسلم‌است‌اینستکه این دواصل‌ـ همانطور که سابقاًهم اشاره شد ـ فی‌الجمله صحیح‌ودربعضی ازموارد قابل‌قبولند ، ونمیتوان انکار کرد که قرآن این حقایق‌و امثال‌آنهارا اجمالاتأییدمی کند ولی‌آیات مزبور هیچگونه دلالتی براین دواصل ندارند .

زیرا آیهٔ اول همین‌اندازه میرساند که حق همیشه پایدار و بر قرار میماند وباطل‌ازمیان‌میرود ودوام وبقائی‌ندارد ، اعم‌ازاینکه تنازعی در میان این‌دو بوقوع پیوندد یانه ، واتفاقاً درمثالی که درمورد آیه‌ذکرشده (مثال‌سیل و کفها وبقایای سیل) هیچگونه تنازعی وجودندارد واساس آن‌مثال بربقاء حق وفناء باطل است کفهای‌بی‌مصرف وباطل کم کم ازمیان‌میروند وبقایای سیل(خاکهای‌پراستعدادی که‌ازخود باقی‌می گذارد وانواع نباتات‌درآن‌نمومی کند) باقی می‌مانند .

درآیهٔ دوم و سوم اگرچه‌اشاره‌ای به‌تنازع طرفداران حق‌و باطل و پیروزی پیروان حق شده‌است ، ولی‌این‌پیشرفت نه ازنظر اینست که تابعین حق‌ازنظر قوای طبیعی نیرومندتر ومجهز ترند (آنطور که‌اصل‌تنازع‌وانتخاب اصلح اقتضاءمیکند) بلکه‌ازجهت‌تأیید ونصرت‌الهی‌است ، ومخصوصاًدر آیهٔ دوم‌بحث‌ازدسته‌ای‌ازطرفداران حق‌شده که ازحیث قوای مادی ضعیف‌تر وناتوانترند ، این مطالب بادقت در مفاد آیات کاملا روشن میشود ، خلاصه‌اینکه‌آیات مزبوردلالتی‌براصل تنازع وانتخاب اصلح ندارند .

ما معتقدیم : اصلی که اجتماع بشریت برمحور آن دور می‌زند اصل «استخدام» است و آیهٔ اخیر نیز اشاره بآن میکند .

توضیح اینکه هرفرد انسان مطابق غریزهٔ فطری ومیل طبیعی همواره میخواهد از قوای دیگران بنفع خود استفاده کند ، وچون هیچ فردی حاضر نیست قوای خود را برایگان در اختیار افراد دیگر بگذارد نتیجه این می شود که هر کس بسهم خود چیزی از نیرو های خودرا در اختیار دیگران گذارده تاازنتائج قوای دیگران بهره‌مند گردد ، بنابراین اصل « استخدام » به‌تشکیل «اجتماع تعاونی» منتهی میشود .

این مصالحهٔ دائمی درقوای خدا دادی که دائماً درمیان افراد جامعهٔ بشریت جریان دارد ضامن حفظ وترقی وتکامل آنست وآنچه باین معنی کمك کند چون متکی بیك اصل غریزی است پایدار میماند .

بعکس ؛ آنچه برهم زنندهٔ اساس اجتماع تعاونی بوده وبزبان قرآن «موجب فساد درزمین » باشد بااین غریزهٔ فطری وناموس طبیعی ساز گار نیست ودوام ندارد

این نکته قابل توجه است که قرآن میگوید : « خداوند بوسیلهٔ عده‌ای از عدهٔ دیگری جلو گیری می کند تافساد زمین را فرا نگیرد » این همان روح اجتماع تعاونی است که ملازم باحفظ کثرت وبقاء اجتماع است ؛ نمی گوید : خداوند عده‌ای رابوسیلهٔ عدهٔ دیگری نابود میکند که معنی تنازع بقاء ومستلزم باقی ماندن یك صنف وازبین رفتن دیگری وبهم خوردن کثرت واجتماع باشد (دقت کنید) .